ويژه نامه اي به مناسبت  
ميلاد باسعادت حضرت امام حسن عسکري (ع)  
8 ربيع الثاني سال 232 قمري

ولادت   
امام حسن عسگري (عليه السلام) در ماه رمضان و به نقلي ربيع الثاني سال 232 قمري در مدينه منوره متولد شد. مادر حضرت «حديثه» نام داشت (‌نام مادر حضرت را سوسن، سليل و اسماء‌ نيز گفته اند) و پدر ش امام هادي (عليه السلام) بود. اسم شريف آن حضرت حسن، كنيه اش ابو محمد و القابش:‌ الزكي، ‌الصامت، الهادي، الرفيق، النقي و العسگري است. در مناقب ابن شهر آشوب آمده است كه امام حسن و پدر و جدش همگي در زمان خود به ابن الرضا معروف بوده اند. و چون آن حضرت و پدر بزرگوارش امام هادي در سامرا در محله عسگر سكونت داشتند،‌ آن حضرت را عسگري مي گويند. (عسگر يعني لشكر و سپاه نظامي) امام هادي و امام حسن به «‌عسگريين» مشهور بودند. امام عسگري همراه پدرش امام هادي ناراحتي هاي بسياري را تحمل كرد و بيشتر زندگانيش را در پايتخت عباسيان، سامرا سپري كرد. در حالي كه دو سال از عمر شريفش گذشته بود همراه با پدر بزرگوارش به سامرا پايتخت متوكل عباسي فراخوانده شد و از آن پس در آن شهر ساكن گرديد. امام حسن امامت را پس از پدرش به عهده گرفت‚ ‌درحالي كه بيست و دوسال داشت. امام هادي بارها بر امامت امام حسن پس از خودش تصريح فرموده بود. لذا پس از شهادت امام هادي تقريبا تمام شيعيان دوازده امامي، امامت حضرت را پذيرفتند. دوران امامت امام حسن مقارن با خلافت سه تن از خلفاي عباسي بود. معتز بالله، مهتدي و معتمد. حدود يكسال بامعتز بود كه تركان عليه او قيام كردند و او را كشتند و در حدود سال 255 قمري مهتدي به جاي او نشست كه او نيز پس از مدت كوتاهي بدست همانها به قتل رسيد. مهتدي امام را به زندان افكند و دستور داد برآن حضرت سخت بگيرند. پس از اين دو، معتمد عباسي به خلافت رسيد. در برخي روايات آمده است كه معتمد در آغاز خلافت در خانة امام حسن به حضور حضرت رسيد و از ايشان خواست تا براي طول عمر او دعا كند واز خدا بخواهد تا خلافتش رابيست سال مقرر گرداند. امام دعا كرد، خداوند عمر را دراز گرداند. معتمد حدود 23 سال خلافت كرد، در حالي كه 3 تن از اسلافش همگي مدت كمي خلافت كرده بودند. (منتصر و معتز و مهتدي ‚ هر سه كمتر از يكسال حكومت كردند) اما علي رغم دعاي خير امام، معتمد همان برخوردي كه اسلافش با پدران و اجداد امام حسن (عليه السلام) داشتند در پيش گرفت و در شكنجه و آزار حضرت كوتاهي نمي كرد و حضرت را مجبور كرده بود كه روزهاي دوشنبه و پنج شنبه به دارالخلافه برود و سرانجام حضرت را به زندان افكند و بالاخره او رابه شهادت رساند.

حسن بن زيد بنياد گذار دولت علوى  
آغاز قيام حسن بن زيد ملقب به داعى اول يا داعى كبير در سال 250 هجرى بود.وى در نخستين اقدام، شهر آمل را به تصرف خود در آورد و محمد بن اوس بلخى عامل طاهريان را از آنجا فرارى داد.قدم بعدى، تصرف شهر سارى بود.سليمان بن بن عبد الله طاهرى براى جنگ با حسن از شهر سارى كه مركز امارتش بود، بيرون آمد.در زمان وقوع جنگ، بسيارى از شورشيان وارد شهر شدند.سليمان كه وضع را چنين ديد به سوى گرگان گريخت.حسن بن زيد پس از تصرف اين دو شهر، سپاهى را به سوى رى فرستاد كه آن شهر نيز تصرف شد و فردى علوى با نام محمد بن جعفر بر آن حاكم شد.اندكى بعد رى دچار آشوب شد و محمد بن جعفر از آنجا بيرون رانده شد، اما بار ديگر شهر به تصرف علويان در آمد.   
اين حوادث سريع، سبب شد تا مستعين عباسى سخت وحشت كند.علويان، رقيب اصلى عباسيان بودند و پيروزى آنها، بر خلاف پيدايش دولت طاهرى يا صفارى، به گونه‏اى بود كه مى ‏توانست اساس خلافت عباسى را از ميان ببرد.وى سپاهى به غرب ايران فرستاد تا مانع از پيشروى حسن بن زيد بدان سوى شود.او از محمد بن عبد الله بن طاهر، امير خراسان خواست تا سخت در برابر حسن بن زيد بايستد.

حمايت‏هاى مردمى از حسن بن زيد، سبب شد تا وى پايگاه محكمى در طبرستان به دست آورد، اما روشن بود كه دشمن عباسى و طاهرى و صفارى در برابر او آرام نمى ‏نشست.در سال 255 مفلح تركى، يكى از فرماندهان نظامى عباسيان، به طبرستان حمله كرد و سپاه حسن بن زيد را شكست داد، اما از آنجا كه وى نتوانست در طبرستان بماند، به سرعت به عراق بازگشت.   
درست در همين سال‏ها، علويان فراوانى در گوشه و كنار ممالك اسلامى سر به شورش برداشتند .گذشت كه صاحب الزنج نيز به عنوان علوى در بصره شوريد و براى سال‏ها، افكار عباسيان را به خود مشغول داشت.   
حسن بن زيد در سال 257 به گرگان حمله كرد و اين شهر را از تصرف طاهريان خارج كرده بر قلمرو خود افزود.بارها گفته ‏ايم كه گرگان امروز استرآباد سابق است و گرگان آن روزگار از ميان رفته است.به هر روى خروج طبرستان و گرگان از دست طاهريان، ضربه مالى سختى را بر اين دولت وارد كرد.به دنبال همين ضعف بود كه صفاريان در انديشه استيلاى بر خراسان افتاده و به دنبال آن پاى صفاريان به طبرستان باز شد.   
زمانى كه يعقوب صفارى نيشابور را به تصرف در آورد و سلسله طاهرى را برانداخت، به ظاهر به بهانه تعقيب دشمن خود عبد الله سگزى، راهى طبرستان شد.اين اقدام، يعنى حمله به علويان، مى ‏توانست خليفه بغداد را نيز كه پس از بر افتادن طاهريان، نگران اوضاع بود، نسبت به يعقوب اميدوار كند.   
يعقوب در سال 260 هجرى با سپاه علويان درگير شد و آنها را به شكست داده وارد سارى و آمل شد.حسن بن زيد، به ديلم كه پناهگاه بسيار مناسبى بود، گريخت.يعقوب، خراج يك سال را به زور از مردم گرفت و به تعقيب حسن پرداخت.ورود وى به اين منطقه، همزمان با فرود باران‏هاى مداوم چهل روزه‏اى شد كه او را سخت اسير خود كرد.وى با تحمل مشقت فراوان و در پى از دست دادن بسيارى از نيروهايش، مجبور به رها كردن منطقه و بازگشت از آن شد.   
بدين ترتيب طبرستان براى مدتى قريب بيست سال در اختيار حسن بن زيد بود.در طى اين مدت، يك بار در سال 262 و بار ديگر در سال 266 احمد بن عبد الله خجستانى به جنگ حسن بن زيد آمد، اما كمك مردم جرجان به حسن، سبب دور شدن خجستانى از طبرستان شد.   
عملكرد حسن بن زيد   
حسن بن زيد علوى، فردى قوى و در برخورد با مخالفان دولت و مذهب خود، بسيار سخت بود.وى در عين وفادارى به آرمان‏هاى خود، روش‏هاى سختى را براى از ميان برداشتن مخالفان به كار مى‏بست، در عين حال، به دليل آن كه در اين قبيل كارها، انگيزه‏هاى شخصى به نظر نمى ‏آمد، مخالفتى با اقدامات او صورت نگرفت، به عكس منابع تاريخى، از حسن بن زيد به عنوان فردى عادل و دادگر ياد كرده‏اند.   
از جمله مخالفان وى، عباسيان و طرفداران آنها بودند.ابن اسفنديار مى ‏نويسد:   
حسن بن زيد، هر آفريده را كه هوادار مسودين ـ سياه جامگان، عباسيان ـ بود، به عقوبت‏ها مى ‏كشت، و ملامت‏ها مى ‏كرد تا دل‏هاى مردم، چنان هراسان شد كه جز طاعت و رضاى او فكرتى نماند.   
حسن از نظر مذهبى، بر مذهب زيديه بود.اين مذهب، امام فكرى و سياسى خود را زيد بن على بن الحسين (ع) مى ‏دانست كه در سال 122 هجرى بر ضد امويان در كوفه شوريد.پيروان وى، بسيار انقلابى بودند و امام را كسى مى ‏دانستند كه فاطمى باشد، شمشير قيام به دست گيرد و با دشمن مبارزه كند.درباره آنها، در جاى ديگرى سخن گفته ‏ايم.   
حسن ضمن دستور العملى از مردم خواست تا به مبانى مورد نظر او اعتقاد داشته ‏و به دستورهاى فقهى كه صادر مى ‏كند عمل كنند.برخى از اين دستورات عبارت بودند از: عمل به كتاب خدا و سنت رسول (ص)، اعتقاد به برترى امام على (ع) پس از پيامبر (ص) بر همه امت، دورى از اعتقاد به جبر و تشبيه، گفتن حى على خير العمل در اذان، بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحيم در نماز و چند نكته ديگر. به دنبال اين اقدامات، او بر ناصبيان كه دشمنان امام على عليه السلام بوده و از بقاياى حزب اموى بودند، سخت مى ‏گرفت.وقتى عالم محدثى در گرگان متهم شد كه از ناصبيان است، او را آن اندازه زندان كرد كه در آنجا درگذشت.   
وى با برخى از چالوسيان نيز كه همدلى با يعقوب كرده بودند، برخورد سختى كرده، اراضى آنها را در اختيار مردمان ديلم گذاشت.

موقعيت امام  
بااينكه دستگاه خلافت اجازه نمي داد مردم به راحتي با امام ملاقات كنند، حضرت محبوب قلوب همة مسلمانان، اعم از شيعه وغير شيعه بود. در روايتي كه بيشتر مورخان آنرا نقل كرده اند، از احمد بن عبيدالله خاقان (‌كه زماني مسوليت خراج قم بر عهده وي بود و دشمني شديدي نسبت به خاندان پيامبر و مردم قم داشت) نقل شده است كه گفت : من هيچ مردي از علويان را چون حسن بن علي عسگري (عليه السلام) در سامرا نديدم و نشنيده بودم كه اين چنين در وقار و عفاف وزيركي باشد، به طوري كه او را بر بزرگان، ‌اميران، وزيران و منشيان برتري ميدادند. سپس ميگويد: روزي من بالاي سر پدرم (عبيدالله خاقان وزير معتمد عباسي) ايستاده بودم، آن روز پدرم براي ديدار با مردم مجلس داشت. يكي از حاجيان وارد شد و به پدرم گفت: «ابن الرضا (امام حسن عسگري عليه السلام) در دم ايستاده است» پدرم گفت: به او اجازه ورود بدهيد، او وارد شد، وقتي پدرم او را ديد چند قدم به سمت او رفت (كاري كه نديده بودم با هيچ كس، حتي با اميران و حكمرانان بزرگ كرده باشد» وقتي نزديك او شد، او را در آغوش كشيد و صورت و پيشاني او را بوسيد،‌ آنگاه دست او را گرفت و برجاي خود نشاند. پدرم روبروي او نشست و با او به گفتگو پرداخت. او را با كنيه (به علامت احترام) خطاب مي كرد و با جمله «پدر ومادرم به فدايت» با او سخن مي گفت. شب هنگام از پدرم پرسيدم ‌ آن كه امروز اين چنين نسبت به او فروتني مي كردي چه كسي بود؟ پدرم گفت: او ابن الرضا، پيشواي رافضيان (‌شيعيان) است. آنگاه ادامه داد: ‌اي فرزندم اگر خلافت از دست بني العباس بيرون رود هيچ كس براي خلافت در بين بني هاشم از او سزاوارتر نيست. او به خاطر فضل، صيانت نفس، زهد، عبادت و اخلاق نيكو شايسته خلافت است. پدر او مرد بزرگوار، عاقل، نيكوكار و فاضلي بود.

شمه اي از فضايل حضرت  
فضايل اخلاقي وكمالات معنوي امام حسن عسگري (عليه السلام) موجب شده بود كه نه تنها شيعيان و پيروان آن حضرت، بلكه عامه مسلمانان و حتي دشمنان نيز بر عظمت و بزرگواري آن حضرت اعتراف نمايند كه نمونه اي از گفتار دشمنان آن حضرت سخن احمدبن عبيدالله بود كه بيان گرديد. امام حسن (عليه السلام) همچون پدران بزرگوارش عابدترين فرد زمان بود و بيش از همه به اطاعت خداوند مي پرداخت.محمد شاكري مي گويد: امام به سجده مي رفت ومن مي خوابيدم و بيدار مي شدم و او همچنان در سجده بود..   
  
هرگاه امام زنداني مي شد،‌ عبادت حضرت زندان بانان را تحت تأثير قرار ميداد، به گونه اي كه عبادت و رفتار او با زندانابانان موجب شرمندگي آنها مي شد كه نمونه اش را در جدش امام كاظم نيز ديديم. صالح بن وصف كه از ماموران عباسي بود و مسووليت نگهباني از امام را بر عهده داشت، از سوي برخي از عباسيان تحريك مي شد كه بر امام سخت گيري كند، او در پاسخ آنان گفت: دو مرد را كه از بدترين افراد من بودند، بر او مامور كردم، اما آن دو در عبادت و نماز خواندن به درجات بالايي رسيده اند. شيخ مفيد از محمد بن اسماعيل علوي نقل مي كند: امام عسگري (عليه السلام) نزد علي بن او تامش زنداني گرديد. اين شخص برخاندان ابيطالب بسيار سختگير بود. با اينكه به او توصيه شده بود كه نسبت به امام سختگيري كند، در حالي از امام جدا شد كه بيش از ديگران بينش و آگاهي يافته بود و گفتارش درباره امام نيكو بود.   
  
درعلم و دانش نيز مورخان حضرت را داناترين فرد زمان خود معرفي كرده اند و بر اين نكته اتفاق نظر دارند كه آن حضرت نه تنها در احكام دين متخصص بود، بلكه در تمام علوم و در عرصه هاي مختلف دانش يگانه عصر خود به شمار مي رفت. «‌بختيشوع » پزشك مسيحي،‌ به شاگرد خود «‌بطرين »‌ درباره حضرت چنين مي گويد: «‌بدان كه او داناترين فرد روزگار ماست كه بر روي زمين زندگي مي كند.»  
  
ابن صباغ مالكي در خصوص علم امام حسن چنين مي گويد: او برمركب دانش نشسته،‌ غوامض و مشكلاتي را يكايك مي گشايد و در اين كار رقيبي نمي شناسد و كسي را ياري كشاكش با او نيست.. با نظر صائب خود حقايق را آشكار و با انديشه نيرومند و دشوار ياب خود، دقايق فكر را عيان مي سازد. در نهان با او رازهاي پشت پرده سخن مي گويند و به عالم غيب متصل است، نيك نفس اصيل و والا گهر است. و سپس مي افزايد: امام حسن عسگري (عليه السلام) يكتا و يگانه عصر خود بود و كسي را ياراي برابري با او نبود. آقاي اهل عصر و سرور دهربود. اين سخنان شايسته‌ترين شخص را به زيبا‌ترين وجه مي‌ستايد.   
  
در مورد بخشش حضرت عسگري (عليه السلام) روايات زيادي نقل شده است. از جمله محمد بن علي بن ابراهيم مي گويد: ما تهيدست شده بوديم و روزگار بر ما سخت شده بود. پدرم گفت خوب است نزد اين مرد (امام حسن عسگري عليه السلام) كه وصف بخشش و سخاوت او را شنيده ام برويم. به او گفتيم : ‌او را مي شناسي؟ گفت: نه، او را نمي شناسم و تاكنون نديده ام ما به سوي خانه امام راه افتاديم، در بين راه پدرم گفت: چقدر خوب است كه ايشان به من پانصد درهم عطا كند، دويست درهم براي پوشاك، دويست درهم بر اي خوراك و يكصد درهم براي مخارج ديگر. من هم با خود گفتم: اي كاش، به من نيز سيصد دره ببخشد، با صد درهم مركبي بخرم و به منطقه جبل بروم،‌ صد درهم براي پوشاك و صد درهم خوراك. هنگامي كه به خانه حضرت رسيديم ‌غلام حضرت بيرون آمد و گفت:‌ علي بن ابراهيم و فرزندش محمد وارد شوند. وارد شديم و برحضرت سلام كرديم. ايشان پس از پاسخ سلام به پدرم فرمودند: يا علي، چرا تاكنون نزد ما نيامده اي؟ پدرم عرض كرد: آقاي من شرم داشتم با اين حال شما راملاقات كنم اندكي درنگ كرديم و سپس خارج شديم، غلام حضرت به دنبال ما آمد وكيسه اي به پدرم داد و گفت اين پانصد درهم است. دويست درهم براي خوراك و دويست درهم براي پوشاك و صد درهم براي مخارج ديگر وكيسه اي نيز به من داد وگفت اين سيصد درهم است، صد درهم براي خريد مركب،‌ صد درهم براي پوشاك و صد درهم براي خوراك ...

تلاشهاي سياسي امام  
از روايات چنين بدست مي آيد كه امام حسن (عليه السلام)‌ چند مرتبه به زندان افكنده شد، از جمله معتز آن حضرت را به همراه عده اي از طالبي ها زنداني كرد. ابن شهر آشوب نقل مي كند: معتز به سعيد حاجب پيشنهاد كرد، امام عسگري (عليه السلام) را به طرف كوفه ببرد و در بين راه او را گردن بزند. ولي پس از سه روز خود معتز كشته شد مهتدي نيز امام را زنداني كرد و حتي تصميم داشت امام را به شهادت برساند ولي خداوند به او مهلت نداد، علي بن محمد بن زياد صيمري از ابوهاشم نقل كرده است كه گفت: من نزد امام عسگري (عليه السلام) در زندان مهتدي بودم اما به من فرمود: اين مرد ستمگر (مهتدي) قصد داشت امشب پا از گليمش درازتر كند و به ساحت قدس ربوبي جسارت نمايد، ولي خداوند عمرش رابه سرآورد و حكومت را به جانشين او سپرد سپس فرمود من فرزندي ندارم و به زودي خداوند به لطف خود فرزندي به من عطا خواهد كرد. ابوهاشم گويد: وقتي آن شب صبح شد،‌ تركها برمهتدي شورش كردند، مردم همه با آنان همراه شدند و او را كشتند و معتمد را به جاي او گذاشتند. كليني از ابراهيم بن موسي بن جعفر نقل كرده است: زماني كه امام حسن عسگري (عليه السلام) در زندان صالح بن وصيف بود، عباسي ها به او گفتند كه امام عسگري (عليه السلام) را محدود كند و بر او سخت بگيرد. صالح گفت با او چه كنم؟ او را به دو نفر از شرورترين افرادم سپرده ام ولي آنهاهم درعبادت و نماز به مقام بالايي رسيده اند. اينها همگي مي رساند كه امام عسگري (عليه السلام) همچون پدران بزرگوارش فعاليتهاي سياسي گسترده اي داشتند و در اين راه بارها زنداني شدند.

سخناني از امام حسن عسکري (عليه السلام)  
قلب الاحمق في فمه و فم الحكيم في قلبه  
قلب احمق در دهان او و دهان حكيم در قلب اوست  
  
ما ترك الحق عزيز الا ذل و لا اخذ به ذليل الا عز  
هر عزيزي كه از حق فاصله گيرد خوار مي شود و هر ذليلي كه به حق روي آورد عزت مي يابد  
  
عليك بالاقصاد و اياك والاسراف  
بر تو باد ميانه روي در زندگي و از اسراف و زياده روي بپرهيز  
  
من التواضع السلام علي كل من تمربه والجلوس دون شرف المجلس   
سلام كردن بر هر كه با او برخورد مي كني و نشستن در پايين مجلس از تواضع و فروتني است  
  
اذا نشطت القلوب فاودعوها واذا نفرت فودعوها  
هرگاه دلها با نشاط بود در آن علم و حكمت بنهيد ( درحال نشاط و علاقه علم و حكمت بياموزيد ) و چون بي نشاط و ملول شد آنها را واگذاريد.   
  
من وعظ اخاه سرا فقد زانه و من وعظه علانيه فقد شانه  
هركس برادر خود را پنهاني اندرز دهد،‌ او را آراسته است و آنكه آشكار و در حضور ديگران اندرز دهد، او را بدنام ساخته است.  
  
ان الوصول الي الله عزوجل سفر لايدرك الا بامتطاء‌ اليل  
رسيدن به خدا ( سير الي الله ) سفري است كه جز به شب روي (‌شب زنده داري) ميسر نمي شود.  
  
ان للسخاء مقدارا فاذا زاد عليه فهو سرف و ان للحزم مقدارا فاذا عليه فهو جبن  
همانا براي بذل و بخشش اندازه اي است كه چون از آن بگذرد اسراف است و براي احتياط حدي است كه چون از آن تجاوز كند ترس است.   
  
و نيز فرمود:   
عبادت به بسياري روزه و نماز نيست، بلكه به بسياري انديشه درباره خداست.   
  
بدا به حال بنده اي كه دو رو (منافق) باشد و از دو زبان برخوردار باشد؛ در حضور برادرش، از او ستايش ميكند و در غياب او، وي را مي خورد (غيبت مي كند) اگر نعمتي به او رسد به او رشك مي برد و اگر گرفتاري برايش پيش آيد به او بي توجهي مي كند.   
  
و نيز فرمود:  
انسان حسود و كينه دوز از همه كمتر آسودگي دارد.   
  
و فرمود:  
دو خصلت از همه خصلتها برترند، يكي ايمان به خدا و ديگري نفع رساندن به برادران.   
  
و نيز فرمود:   
تا آنگاه كه ياراي تحمل داشتي از دراز كردن دست نياز خود داري كن چراكه هر روزي ، روزي خود را به دنبال دارد و پافشاري درخواسته اي ارزش آن را مي كاهد و خستگي و رنج به دنبال دارد، پس شكيبائي پيشه كن تا خداوند دري را به روي تو بگشايد كه به سادگي وارد آن شوي و در مورد بهره گيري پيش از موقع از چيزي شتاب مكن و بدان كه آفريده و مدبر تو به زماني كه صلاح تو در آن باشد آگاه تر است، پس به آگاهي اش در همه كارهاي خود اعتماد كن كه به سود تو است و پيش از هنگام چيزي مخواه كه سينه ات به تنگي مي افتد و دچار نوميدي مي گردي.  
  
ابوهاشم مي گويد: امام عسگري (عليه اللام) فرمودند:   
ان في الجنه باب يقال له المعروف لا يدخله الا اهل المعروف.  
بهشت را دري است كه جز اهل معروف و خير و نيكوكاري از آن وارد نمي شوند. ابوهاشم ميگويد : من در دلم خدا را سپاس گفتم و از اينكه نيازمردم رابر مي آورم خرسند شدم. در اين هنگام امام نگاهي به من كرد و فرمود : بله، به كارت ادامه بده چرا كه اهل معروف در دنيا همان اهل معروف و در آخرت مي باشند. 

امام حسن عسگري به گروهي از شيعيان خود چنين فرمود:  
اوصيكم بتقوي الله و الورع في دينكم و الاجتهاد للله و صدق الحديث و اداء الامانه ...   
شما را به تقوي الهي و پرهيزكاري در دين وكوشش برا ي خدا و راستگويي در گفتار و بازگرداندن امانت به كسي كه شما را امين قرار داده (چه خوب باشد و چه بد) و طولاني كردن سجده و معاشرت نيكو با همسايگان سفارش مي كنم كه رسول اكرم (ص) نيز براي همين ها فرستاده شد. به ارحام خود محبت و احسان كنيد و در تشييع جنازه مسلمين شركت كنيد و از بيماران عيادت نماييد ، حقوق مردم را بپردازيد و آگاه باشيد كه اگر شما در دين پارسا و در سخن راستگو و امانتدار و خوش اخلاق باشيد، خواهند گفت اين شيعه است (و اين مرام شيعيان است و اين ترويج و تبليغ شيعه است) و من خرسند خواهم شد، از خدا پروا كنيد، ‌مايه افتخار ما باشيد و ماية ننگ ما نباشيد. قلوب مردم را (با اعمال و رفتار تان) به سوي ما جلب كنيد و زشتيها را از ما دور كنيد. ما را در كتاب خدا حقي و با پيامبر (ص) نستي است و از خانداني پاك برخورداريم كه كسي جز ما نمي تواند مدعي آن باشد مگر آنكه دروغگو باشد. در فكر مرگ وياد خدا باشيد،‌ قرآن زياد بخوانيد و بر پيامبر درود فراوان بفرستيد كه هر درودي ده حسنه دارد. شما را به خدا مي سپارم، ‌سلام و درود خدا بر شما باد.